

به نام خدا

چرا دکتر یزدی؟

آقای دکتر علی‌رضا نوری‌زاده، روزنامه‌نگاری که در زمان انقلاب در روزنامه‌های اطلاعات و مجلاتی مانند امید ایران مطلب می‌نوشت و امروزه در قالب تحلیل‌گر سیاسی در رسانه‌های تصویری مستقر در آمریکا حضور فعالی دارد، اخیراً در چند برنامه‌ی تلویزیونی صدای آمریکا (VOA) و کانال یک (Channel one) که با بودجه‌ی دولت آمریکا و حمایت‌های مالی گروه‌های خاص اداره می‌شوند، پیرامون خاطرات خویش از اوایل پیروزی انقلاب، نهضت آزادی ایران و به ویژه دبیر کل محترم آن جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی مطالبی را ایراد کرده‌اند که نگارنده را بر آن داشت تا مواردی را در وااشکافی سخنان ایشان طرح کند.

چکیده‌ای از نظرات و ادعاهای نامبرده به شرح زیر است:

- ایشان، ضمن رد دخالت آقای دکتر یزدی در اعدام تیمسار رحیمی - آخرین فرماندار نظامی تهران در زمان حکومت پهلوی - مطرح فرمودند که: «در جلسه‌ای که فیلم آن موجود است و در عموم، به محاکمه‌ی تیمسار رحیمی تبلیغ می‌شود، آقای دکتر یزدی به "سربرار رحیمی" اهانت کردند و ایشان (آقای رحیمی) با شجاعت، شعری در مذمت این عمل خواندند و باقی قضایا. «اما نگفتند که آقای دکتر یزدی در آن جلسه چه اهانتی به آقای رحیمی کرده است؟»
- فرمودند که «آقای دکتر یزدی به دروغ می‌گویند که شهدای ۱۷ شهریور، پانصد نفر بودند و حال آن که تعداد این کشتگان به روایت اسناد، ۷۸ نفر، بیش‌تر نبوده و نکته‌ی دیگر آن که آقای دکتر یزدی دروغ می‌گویند که عکس‌های کشته‌شدگان حادثه‌ی یاد شده را دیده‌اند که همه از پشت تیر خورده‌اند و اصولاً در آن زمان که اینترنت و ایمیل و نظایر آن نبود، دکتر یزدی چگونه می‌توانسته چنین عکس‌هایی را دیده باشد و از سوی دیگر نیز بیان داشتند که مردم برای گرفتن اسلحه‌ی سرباز می‌روند و او چون یاد گرفته که اسلحه، در حکم ناموسش می‌باشد، مقاومت کرده و تیراندازی کرده است.»
- در برنامه‌های گوناگون بارها به رشد اقتصادی بالا در سالیان آخر نظام پادشاهی پهلوی و رفاه گسترده‌ی ملت ایران اشاره کرده و تلاش در اثبات این نکته داشته‌اند که مشکل اساسی‌ای در آن زمان در ایران وجود نداشته و تصمیم به دگرگونی و وقوع انقلاب ایران به وسیله‌ی ابرقدرت‌ها و به ویژه دولت‌های آمریکا و انگلیس، طراحی شده بود.
- در برخی برنامه‌ها به ایرادگیری از زنده‌یاد مهندس بازرگان و یاران ایشان در نهضت آزادی ایران پرداخته‌اند که چرا ایشان با مشی برخی رهبران جبهه‌ی ملی و مرحوم دکتر بختیار در حفظ سلطنت و ممانعت از تغییرات ساختاری همراهی نکردند و به نحوی دولت موقت را جاده صاف‌کن حکومت روحانیون قلمداد کرده‌اند.

در پاسخ به موارد بالا که البته قطره‌ای از دریای اتهامات وارده است، طرح نکات زیر را مفید می‌دانم:

1. اگر هدف، نقد انقلاب ۱۳۵۷ و آسیب‌شناسی آن باشد، نه تنها آقای دکتر یزدی و نهضت آزادی ایران از آن استقبال می‌کنند که باید اذعان داشت تا کنون نیز بارها این امر انجام پذیرفته است. تاکید آقای دکتر یزدی در سخنرانی‌ها و مقالات متعدد، از جمله در سخنرانی اخیر ایشان در آمریکا مبنی بر آن که " اشتباه نسل ما این بود که می‌دانستند چه نمی‌خواهند اما نمی‌دانستند که چه می‌خواهند " و یا مواردی که بارها در نقد عمل‌کرد جریان روشن‌فکری در ابتدای انقلاب بیان داشته‌اند، نشان از آن دارد که ایشان، هرگز به ضرورت آسیب‌شناسی انقلاب، بی‌توجه نبوده‌اند .

2. انتساب یک عمل جمعی فراگیر نظیر انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به اصرار صرف هیات رهبری انقلاب و یا محدود ساختن علل شکل‌گیری و پیروزی چنین واقعه‌ای به خواست دولت‌های آمریکا و انگلیس، ضمن آن که توهین به شعور، خواست و حرکت ملی مردم ایران در برهه‌ای از زمان ارزیابی می‌شود، با مسلمات نظریات جامعه‌شناختی نیز، مطابقت نداشته و حکایت از بینشی اراده‌گرایانه و غیر علمی در تفسیر وقایع تاریخی دارد. علم جامعه‌شناسی به ما می‌آموزد که اگرچه افراد و شخصیت‌ها نیز در وقوع اتفاقات و رقم خوردن تاریخ، نقش مهمی می‌توانند ایفا کنند، اما کلیت پدیده‌های اجتماعی و از جمله انقلاب‌ها هرگز به فرمان فرد و یا گروهی ایجاد نمی‌شوند و بلکه این نوع از حرکت‌ها، منبعت از علل ساختاری در حوزه اقتصاد، فرهنگ، سیاست و اجتماع‌اند. بدیهی است که انقلاب ۱۳۵۷ نیز از این قانون‌مندی، به دور نبوده و به رغم تلاش برنامه‌سازان تلویزیون‌هایی نظیر " صدای آمریکا " و " کانال یک "، باید به این حقیقت اشاره داشت که اولاً به تعبیر شادروان مهندس بازرگان، رهبر واقعی انقلاب ایران به جهت منفی شخص محمد رضا پهلوی بود که با اعمال و سیاست‌های خود موجب انقلاب شد. ثانیاً در این انقلاب، عموم مردم و از جمله خود ایشان در کسوت روزنامه‌نگاری، حضور معترضانه‌ی خود را به مشی حاکم بر سیاست‌گذاری‌های نظام پهلوی اعلام کردند و از این رو، این انقلاب نه با خواست آمریکا که با حضور مردم شکل گرفت و به پیروزی رسید و البته شیوع فرهنگ " کی بود؟ کی بود؟ من نبودم " و یا به عبارت دیگر فرهنگ فرافکنی و مسوولیت‌گریزی، از جمله رسوبات نهادینه شده‌ی فرهنگ استبدادی در این مرز و بوم است که روشن‌فکر و سنت‌گرا نمی‌شناسد و ابتلای عمومی دارد. لازم به یادآوری است که تغییر نظام سیاسی در کشوری چون ایران که در همسایگی شوروی بود و بخش قابل توجهی از نیروهای انقلابی آن را روشن‌فکران چپ هم‌سو با سیاست‌های حاکمان کرملین شامل می‌شدند، در اوج دوران جنگ سرد، به جهت عدم امکان پیش‌بینی کامل روند امور، هرگز نمی‌توانست مورد خواست آمریکا و سایر دولت‌های غربی قرار گیرد. از سوی دیگر، بحران اقتصادی ناشی از رشد نقدینگی و واریز ناهماهنگ پول نفت به بودجه‌ی کشور (نظیر آنچه که امروز آقای احمدی نژاد انجام می‌دهند) فساد اخلاقی شاه و دربار (مندرج در کتاب خاطرات علم و ملکه مادر)، فساد بوروکراتیک، برخورداری منسوبان به دربار از رانت‌های دولتی (نظیر ۴ میلیارد دلار وام دریافتی از بانک چیس مانهتان به امضای بانک مرکزی ایران و توزیع آن در میان وابستگان به دربار)، انسداد سیاسی، تعارض سیاست‌های فرهنگی نظام پهلوی با باورهای بومی و مذهبی مردم ایران، عدم تمایل شاه به نظارت‌پذیری و مشروط کردن قدرت مطلقه‌ی خود به قانون، نقض گسترده‌ی حقوق بشر، سرکوب جنبش‌های اجتماعی و احزاب سیاسی و بسیاری عوامل دیگر از جمله دلایلی بودند که مردم را به صحنه‌ی اعتراضات خیابانی کشانید و امکان هرگونه تعامل میان مردم و حکومت را که در شخص

شاه خلاصه می‌شد، غیر ممکن ساخت. این ادعا در مطلبی با عنوان " گزارشی از روابط پنهان خاندان پهلوی و مافیا " به قلم آقای نوری‌زاده در شماره مسلسل ۹۹۶ در صفحه‌ی ۱۱ مجله‌ی امید ایران که ایشان سمت سردبیری آن را به عهده داشتند، تایید می‌شود. ایشان چنین می‌نویسند: « شخص شاه در معامله‌ی اسلحه، حق حساب می‌گیرد، او فقط در یک معامله‌ی ۱۵ میلیاردی با شرکت‌های اسلحه‌سازی آمریکا، سه و نیم میلیارد دلار رشوه گرفته است » .

3. به جای آن که به طرح این تردید و ظن بپردازیم که چرا مهندس بازرگان و یاران ایشان به شاه، وقتی که گفت صدای انقلاب را شنیده است و حاضر به سلطنت در چارچوب قانون اساسی مشروطه است، اعتماد نکردند و انگیزه‌ی ایشان چه بوده است، به طرح این واقعیت باید پرداخت که مگر وقتی آقای دکتر بختیار به شاه اعتماد کرد، ملت حاضر به پذیرش آن شد؟ چرا حتی جبهه ملی وی را از جبهه اخراج کرد؟ چرا دولت بختیار با اقبال عمومی روبرو نشد و رهبری آقای خمینی، پذیرش عمومی یافت؟ به دیگر سخن، باید ارزیابی کرد که شخص شاه و نظام پهلوی بنا بر چه شاخص‌هایی تا آن حد مورد اعتراض مردم قرار گرفته بودند که حتی مردم به کارهایی نظیر تغییر ساعات بر اساس طول روز نیز به دیده‌ی تردید و عدم اعتماد می‌نگریستند. جالب توجه این که شاه صدای انقلاب مردم را شنید اما گویی، مدعیان هواداری از شاه به اندازه‌ی وی، واقع بین نیستند و هنوز بعد از ۳۰ سال حاضر به قبول صدای انقلاب ملت نیستند. یادآوری می‌شود که در شماره‌ی مسلسل ۹۹۵ مجله‌ی امید ایران مطلبی زیر عنوان " یادداشت مدیر " آمده است، مبنی بر آن که: « مبارزان راه آزادی و گروه‌های روشن‌فکر ستم‌دیده، اقدامات بختیار را قانع‌کننده نمی‌دانند و با سرسختی می‌خواهند بختیار کنار برود تا نخست وزیر انقلاب، بر مسند وزارت بنشیند » .

4. اگر به این عبارت باور داشته باشیم که " تاریخ چراغ راه آینده است " و بر آن باشیم که از تجربیات تاریخی در راستای عدم تکرار اشتباهات گذشته سود ببریم، نقد عمل‌کرد مسوولان جمهوری اسلامی، هرگز نباید با تطهیر نظام گذشته، شاه و کسانی که در ایجاد آن وضعیت نقش داشتند، یکی انگاشته شود. تعمد آقای نوری‌زاده در به‌کارگیری عنوان " سردار " که در زبان فارسی، بار معنایی مثبت دارد، برای افرادی نظیر آقای رحیمی و نصیری و تلاش در راستای تقویت پروژهای تطهیر نظام سیاسی پیشین و " شهیدسازی " از ایشان و از سوی دیگر، عدم اشاره‌ی مطلق ایشان به این که آقای نصیری در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تاسیس و ریاست ساواک و حبس، شکنجه و اعدام صدها تن از عزیزترین فرزندان این ملت چه نقشی داشته‌اند و یا این که آقای تیمسار رحیمی، مسوول فرمان آتش به سوی مردم بوده است و باز هم تعمد ایشان که شهدای انقلاب را " کشته‌شدگان " و نه " شهید " و مسوولان کشتار را " سردار " می‌نامند و این که ایشان از محاکمه‌ی غیرعادلانه‌ی معدودی افراد مانند آقایان نصیری و رحیمی، پس از گذشت حدود سی سال هنوز بر خود پیچیده و ابراز تاسف می‌کنند، اما کشته شدن ۷۸ نفر فقط در یک واقعه برایشان آن‌قدر مهم نیست که حتی بر آن تاملی فرمایند، متأسفانه این شایبه را به ذهن متبادر می‌سازد که چه بسا این ابراز احساسات نه از روی تعلقات بشردوستانه و عدالت‌طلبانه که از روی یک استراتژی معین و از سر هم‌سویی با برخی جریان‌ات زخم‌خورده‌ی حرکت عظیم مردمی در سال ۱۳۵۷ صورت گرفته باشد، وگرنه هر فردی که مدعی اعتقاد به مفاد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر است، هرگز نمی‌تواند اقدام سربازی که به سوی مردم شلیک کرده است را این‌گونه توجیه کند که او از ناموسش دفاع کرده است و حال آن که گشودن آتش در ۱۷ شهریور و سایر

روزهای انقلاب به سوی مردم، در حالی که مردم شعار " ارتش برادر ماست " را بر زبان داشتند و به سربازان گل هدیه می‌دادند، هرگز یک عمل پیش‌آمدی و مبتنی بر تشخیص انفرادی در سطحی مانند سربازان ساده نبوده و بدیهی است که بر اساس فرمان سراسری از بالا صورت گرفته است. به منظور یافتن شاهد مثال‌های فراوان، می‌توان به فیلم‌های مستند انقلاب مراجعه و صحنه‌های تصویری کشتار 17 شهریور را مرور کرد. لازم به یادآوری است که در مطلبی با عنوان " ایران در سالی که گذشت " به قلم آقای نوری‌زاده در شماره‌ی مسلسل ۱۰۰۰ مجله‌ی امید ایران این جملات به چشم می‌خورند: « جمعه، ۱۷ شهریور - در این روز، فاجعه‌ی تاسف‌انگیز میدان ژاله در تهران روی داد، جعفر شریف امامی نخست وزیر وقت شاه، مقررات حکومت نظامی را در تهران و ۱۱ شهر دیگر برقرار کرد. بیش از سه‌هزار نفر از مردم آزادی‌خواه را شهید ساخت و هزاران تن دیگر را مجروح نمود ». .

5. مسلمانا، آقای دکتر نوری‌زاده که در آن روزها به عنوان یک روزنامه‌نگار معترض در صحنه حضور داشتند، می‌دانند که ارتباط نزدیکی میان مبارزان داخل کشور و خارج از کشور وجود داشت و اسناد و اخبار سرکوب‌های سیاسی، اعدام‌ها و کشتارهای خیابانی به سرعت به خارج از کشور منتقل و در سطح جهانی و سازمان‌های حقوق بشر منتشر می‌شده است. احتمالاً، عکس‌های کشتار ۱۷ شهریور و نوار کشتار مردم در کرمان و یزد نیز در آرشیو سازمان‌های حقوق بشر موجود هستند. بنابراین نباید غیرممکن باشد که آقای دکتر یزدی که در ارتباط نزدیک با مبارزان داخل کشور بود، بسیاری از اخبار و اسناد و از جمله عکس‌های حادثه‌ی ۱۷ شهریور را دریافت کرده باشند. همه می‌دانند که سخنرانی‌های آقای دکتر یزدی درباره‌ی انقلاب، قبل از سفر به پاریس، به ایران می‌آمده و پخش می‌شده است. احتمالاً ایشان هم آن‌ها را به یاد دارند.

6. نامبرده نیک می‌دانند و البته خود نیز در آن صحنه نیز حضور داشته‌اند که تیمسار رحیمی را مردم دستگیر کردند و به مدرسه‌ی رفاه بردند و آقای دکتر احمد صدر حاج سید جوادی از وی بازجویی می‌کرد. در جلسه‌ای که آقای تیمسار رحیمی مورد پرسش قرار گرفتند و فیلم آن نیز امروزه به طور وسیع منتشر شده است، آقای دکتر یزدی از ایشان می‌خواهد به عنوان فرماندار نظامی تهران به سربازان دستور دهد به پادگان‌ها برگردند تا به خون‌ریزی‌ها خاتمه داده شود. ایشان از این که ارتش را از حمله و درگیری با ملت بازدارد، احتراز کرده و خود را سربازی مقید به دستورات مافوق (شاه) و سوگندی که در وفاداری یاد کرده است، اعلام می‌کند. حال باید از ایشان پرسید که به نظر شما که داعیه‌ی دل‌نگرانی از وضعیت حقوق بشر در ایران را دارید و تحصیلات تخصصی خود را در رشته‌ی حقوق به پایان رسانیده‌اید، اعلام وفاداری برای یک سرباز با هر درجه‌ی نظامی به معنای اسلحه گرفتن به سوی مردم است؟

بنا بر مفاد قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ که مترقی‌ترین قانون کیفری این مملکت تا کنون محسوب می‌شود و البته در دوران پهلوی به تصویب رسیده بود و یا قوانین کیفری سایر کشورها نظیر فرانسه و همچنین دکتربین‌های رایج در دادگاه‌های کیفری بین‌المللی که از جمله در دادگاه نورنبرگ و دیوان کیفری بین‌المللی (I.C.C) ، بارها و بارها مورد استناد قرار گرفته است، حکم آمر (فرمانده) مافوق در صورتی که آشکارا در تعارض با قانون و اختیارات قانونی وی باشد، به هیچ‌وجه رافع مسوولیت کیفری مامور (مجری مادون) نخواهد بود، حال مساله این است که اولاً آقای رحیمی، فرماندهی ارشد ارتش و

بنا بر عرف، آمر محسوب می‌شدند، دوم این که به فرض آن که ایشان مامور و مادون شخص شاه تلقی شوند، شاه بنا بر کدام اصل و ماده‌ی قوانین اساسی و یا عادی، حق صدور فرمان آتش به سوی مردم در یک میدان عمومی شهر را داشته است؟

7. بی‌تردید، ایشان (آقای نوری‌زاده) به جهت حضور فعال در کسوت روزنامه‌نگاری در فعالیت‌های دوران انقلاب و تحصیلات حقوقی آگاه هستند که لایحه‌ی قانونی تشکیل دادگاه فوق‌العاده‌ی رسیدگی به جرایم ضد انقلاب در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۵ تصویب شد و به موجب روزنامه‌ی رسمی شماره ۱۰۰۱۸ مورخ ۲۵/۴/۱۳۵۷ جهت اجرا ابلاغ شد و حال آن که جلسه‌ای که در آن آقایان رحیمی و نصیری و آقای دکتر یزدی و البته خود ایشان هم در آن حضور دارند، مربوط به روز ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ یعنی سه روز پس از پیروزی انقلاب است. به دیگر سخن، شش ماه پس از این تاریخ است که دادگاه‌های انقلاب تاسیس می‌شوند. بدیهی است که بنده به عنوان یک وکیل دادگستری هرگز نمی‌خواهم، جوازی برای برگزاری محاکمات غیرعلنی و بدون برخورداری متهم از حقوق قانونی نظیر حق داشتن وکیل و به طور کلی رعایت آیین دادرسی کیفری و استانداردهای پذیرفته شده‌ی جهانی آن را صادر کنم و به هیچ‌وجه چنین امری را متناسب با شان و باورهای علمی، شرعی و اخلاقی خود نمی‌یابم، حال متهم، هر که می‌خواهد باشد، از یک فرد مصلح و معتقد به حقوق ملت مانند آقای عمادالدین باقی گرفته تا افرادی که در نقض گسترده‌ی حقوق بنیادین ملت و وقوع جنایت علیه بشریت نظیر صدام حسین و یا آقایان رحیمی و نصیری دست داشته باشند و فکر می‌کنم که همین تجربه‌ای که در مورد این آقایان اتفاق افتاده است نیز موید صحت این گرایش باشد که عدم رعایت آیین دادرسی و حقوق دفاعی متهم، از دیو می‌تواند دلبر (قدیس و شهید) بسازد. اما نکته‌ی قابل طرح آن که آقایان دکتر یزدی و زنده‌یاد مهندس بازرگان خود از جمله کسانی بودند که در همان دوران شور انقلابی که بسیاری از انقلابیون و از جمله ایشان (آقای نوری‌زاده) در آتش انتقام از سردمداران نظام سلطنتی، اجرای هر کیفری را مناسب می‌دیدید، با این مشی مخالفت می‌کردند و پاره‌ای از هجمه‌هایی که در آن روزگار انقلابیون مذهبی و غیر مذهبی بر ایشان روا می‌داشتند، به همین نحو گرایش‌های دکتر یزدی باز می‌گردد. رجوعی مختصر به نشریات انقلابی آن روزگار از روزنامه‌های منتسب به حزب الله گرفته تا ارگان رسمی حزب توده‌ی ایران، نشان از عدم تمایل دولت موقت به این نحو محاکمات دارد و عدم موافقت دولت موقت و اعضای آن در برابر اعدام افراد موسوم به ساواکی و ضدانقلاب پس از پیروزی انقلاب، از جمله اتهاماتی هستند که به ویژه به آقای دکتر یزدی انتساب داده می‌شد. آیا سندی وجود دارد که اثبات کند شخص ایشان (آقای نوری‌زاده) نیز که نشریه و روزنامه در اختیار داشته‌اند در آن مقطع، حداقل یکبار به طور علنی نسبت به آن اتفاقات ابراز نگرانی کرده باشند؟ نگارنده، هیچ سندی در این خصوص در دست ندارد. البته از مطالبی که در آن روزگار به قلم آقای نوری‌زاده در مجله‌ی امید ایران یافت می‌شود، بدون توضیح اضافی می‌توان به برخی واقعیت‌ها پی برد. ایشان در شماره مسلسل ۹۹۵ در ستونی زیر عنوان "نگاه سردبیر" این‌گونه می‌نویسند: «این درست که انقلاب بخشاینده است. ولی انقلاب از خیانت در نمی‌گذرد. خیانت صاحبان قلم‌های مزدور، صداهای مزدور، هیاکل مزدور، انقلاب مال رضایی‌هاست، مال بازرگانی‌هاست، مال حنیف‌نژادهاست.» و یا در مورد دیگری در شماره ۹۹۶ ایشان در ستون "خیلی محرمانه" می‌گویند که «امیر عباس هویدا متهم شماره یک تبهکاری‌ها و فساد ۲۵ سال اخیر است» «آقای نوری‌زاده از جمله کسانی است که در روزهای پس از پیروزی انقلاب توجه بسیاری به خطر ضد انقلاب دارند و در صفحه‌ی ۸ همان شماره در مطلبی خطاب به آقای بازرگان زیر عنوان "مراقب

ضد انقلاب باشید"، این‌گونه می‌نویسند: «نیروهای ضد انقلابی در طول هفته‌ی گذشته با حملات غیر منظم، به پاسداران انقلاب و یک حمله‌ی گسترده در تبریز تا حدودی نشان دادند که هنوز شکست نخورده‌اند و هنوز اگر قدرت آن‌ها حقیر انگاشته شود، قادرند در یک فرصت حساب‌شده ضربه‌ی سنگینی به انقلاب بزنند» و یا در فرازی دیگر در شماره مسلسل ۹۹۷ در ستون "ایران در هفته‌ای که گذشت" این‌گونه می‌نویسد: «هفته‌ی گذشته همچنین اسراری از توطئه‌ی خانناهی کودتا علیه انقلاب ایران توسط مزدوران رژیم رحیمی فرماندار نظامی تهران، خسرو داد و تنی دیگر از امرای ارتش فاش شد. این گروه قرار بود فردای روزی که گاردی‌ها به خواب‌گاه همافران حمله کردند، در تهران حمام خون به راه اندازند و با کشتاری عظیم، شاه را به ایران بازگردانند». جای تاسف دارد که در برنامه‌هایی که نامبرده به این موضوع می‌پردازد، با شیوه‌ی بیانی که به هیچ‌وجه، درخور بررسی منصفانه از یک رویداد تاریخی نیست و با پرش‌های موضوعی فراوان، از بیان مستقیم و موکد این نکته پرهیز می‌کنند که اولاً آن جلسه‌ی کذایی، جلسه‌ی محاکمه و دادگاه انقلاب نبوده و بلکه یک برنامه‌ی تلویزیونی و تبلیغی صرف بوده است و اصولاً هرگز قرار نبوده که متعاقب آن جلسه، آقایان رحیمی و نصیری اعدام شوند، دوم این که اعدام آن افراد توسط آقای خلخالی و ایادی ایشان و با مسوولیت رهبر فقید انقلاب و در دادگاه‌های موسوم به شرع (دادگاه‌های انقلابی و نه انقلاب) صورت پذیرفته است [کما این که آن جلسه، دادگاه شرع هم نبوده است] و سوم این که بحث قطع ید آقای رحیمی به فرمان آقای دکتر یزدی، دروغ محض و توهم بوده است و چهارم آن که به این نکته نیز پرداخته شود که اصولاً قتل ناگهانی این افراد برای حکومت نوپایی که حداقل می‌توانست از وجود امثال هویداها که قول همکاری داده بودند، استفاده‌ی تبلیغاتی کند، چه نتیجه‌ای می‌توانست داشته باشد؟ کما این که آقای نوری‌زاده در ستون یک هفته در ایران در شماره مسلسل ۹۹۸ مجله‌ی امید ایران در گزارشی که از وضعیت روز دارند، صریحاً می‌نویسند که: «دکتر یزدی نیز، هنگام مراجعت از جنوب کشور گفت محاکمه‌ی هویدا طولانی خواهد بود». بنابراین کاملاً مشخص است که اعدام سریع هویدا هرگز به خواست یا اطلاع قبلی آقای دکتر یزدی صورت نپذیرفته است. حال برای هر خواننده‌ی با هوش متوسط، این پرسش مطرح می‌شود که برای فردی چون آقای نوری‌زاده که دارای ذهن پویایی و توان تصویرگری سناریوهای گوناگون در کوتاه‌ترین زمان ممکن هستند، چرا تا کنون این پرسش و طرح ذهنی ایجاد نشده است که اصولاً اعدام سریع این افراد به نفع چه کسانی می‌توانسته تمام شود؟ و چه بسا عناصر نفوذی که البته می‌توانسته از سوی آمریکا و یا نظام پیشین نیز تغذیه شده باشند، عامل مرگ زودرس افرادی نظیر نصیری و هویدا بوده‌اند تا یکسری اسناد مربوط به نظام گذشته محفوظ بماند؟ و یا این که چرا هویدا که خودش را تحویل نیروهای انقلابی داده بود و به تایید آقای نوری‌زاده، دولت موقت نیز مراقب حفظ جان او از گزند دیگران بود، باید به آن‌گونه اعدام شود؟ به نظر می‌رسد بدون نیاز به سناریو نویسی و با پیروی از قانون ساده‌ی "هزینه و فایده" به پاسخ‌های روشنی در این زمینه بتوان دست یافت.

غرض از ذکر این مطالب، به هیچ‌وجه ایجاد تقابل و یا ایراد اتهام به نامبرده و یا افراد دیگر نیست. بدیهی است که در فرآیند انقلاب ۱۳۵۷ بسیاری از افراد با گرایش‌های گوناگون و چه بسا با انگیزه‌ی مثبت حضور داشتند و نقش آفریدند و چه بسا امروزه بنا بر تجربیات جدید، به گونه‌ای دیگر بیاندیشند و حتی گذشته‌ی خود را نیز نقد کنند. اما این که کسی دایماً بر عمل‌کرد دیگران نقد کند اما خود را طیب و طاهر جلوه دهد، نه نیک‌نفسی که نوعی تنزه‌طلبی و کتمان حقیقت، محسوب می‌شود. نکته‌ی دیگر آن که

باید توجه داشت که حقوق بشر، گفتمان و دغدغه‌ی اصلی پس از پیروزی هیچ انقلابی و از جمله انقلاب ایران نبوده است و اصولاً این نگرش که امروز در جامعه‌ی ما جاری است، در آن روزگار، وجه غالب نداشته است. هنوز بسیاری از افراد به یاد دارند که "حقوق بشر" در اندیشه و ادبیات چپ‌زده‌ی مذهبی و غیرمذهبی آن دوران، مترادف با حقوق بورژوازی و منبعث از تمایلات لیبرالی و ضد انقلابی تفسیر می‌شد، بنابراین از این باب نمی‌توان بر کسی حرجی یافت، نکته‌ی جالبی که در تایید این مدعا می‌توان ذکر کرد، مطلبی است که به قلم آقای نوری‌زاده در شماره مسلسل ۹۹۷ مجله‌ی امید ایران در ستون "پیش‌درآمد" ذکر شده است. ایشان در عبارتی توضیح می‌دهند که: «هفته‌ی گذشته پس از اعدام ضدانقلابی‌ها و مزدوران رژیم، با آن که همه از این که مجریان به مجازات رسیده بودند، خوشحال بودند ولی به دفعات شنیده می‌شد که مردم علاقمندند محاکمه‌ی این گروه علنی باشد و از طریق رادیو و تلویزیون برای ملت نمایش داده شود. از جمله دکتر متین‌دفتری نایب رییس کانون وکلای دادگستری که در جمع عده‌ای از خبرنگاران داخلی و خارجی گفت: اعدام سریع فاسدان رژیم پیشین کار بسیار خوبی بود، ولی ای کاش! مجریان محاکمه‌ی این گروه‌ها علنی بود. جنایت آن‌ها مسلم ولی لااقل بهتر بود که اعترافات آن‌ها را همه می‌شنیدند.» نکته‌ی حایز اهمیت در این خصوص آن است که نه تنها مدعی موصوف (آقای نوری‌زاده) که حتی شخصیتی حقوق‌دان نظیر نایب رییس وقت کانون وکلا، در آن روزگار دغدغه‌ی رعایت موازین حقوق بشر و حقوق دفاعی متهم را نداشته است و بلکه بیش‌تر دل‌نگران آن بوده که مبدا بخشی از جنایات رژیم پیشین مورد آگاهی ملت قرار نگیرد و حتی مردم نیز صرفاً از باب ناآگاهی نسبت به اعترافات متهمان و علاقمندی به دیدن نمایش ذلت عاملان ستم و نه نگرانی از رعایت حقوق دفاعی ایشان، خواستار محاکمات علنی بودند. اتفاقاً در چنین فضایی، آقای دکتر یزدی و دولت موقت از معدود افراد و جریاناتی هستند که به موضوع رعایت حقوق متهمان و حفظ جان ایشان عنایت داشتند و آقای نوری‌زاده نیز در چند مورد در مجله‌ی امید ایران به این موضوع پرداخته‌اند، به عنوان مثال ایشان در شماره مسلسل ۹۹۷ در صفحه‌ی ۸ می‌نویسند: «اکثر مردم درست نمی‌دانستند، در رابطه با اعمال قدرت، موقعیت این دو قطب یعنی کمیته و دولت (موقت) چگونه است. اکثر اعلامیه‌های مهم در رابطه با اعتصاب و دیگر مسایل مهم در وحله‌ی اول از سوی کمیته‌ی انقلاب اسلامی منتشر می‌گردید و حتی اعدام جنایت‌کاران رژیم سابق چون نصیری و رحیمی و غیره نیز حداقل به صورت ظاهر به طور کامل در محدوده‌ی قدرت و در حیطه‌ی تصمیم‌گیری کمیته ظاهر شد» و یا در فرازی دیگر در ستون "ایران در هفته‌ای که گذشت" به نقل از دکتر یدالله سحابی معاون نخست وزیر، خطاب به خبرنگار هفته‌نامه‌ی نیوزویک گفته می‌شود که «البته این افراد در زمره‌ی بدترین جنایت‌کارترین کشور بوده‌اند و اعدام آن‌ها مجازاتی عادلانه بود ولی بازرگان و من هیچ یک چگونگی و جریان کار را تایید نمی‌کنیم. در حال حاضر، منطق انقلاب مسلط است و همه‌ی کارها آن‌طور که ما می‌خواهیم پیش نمی‌رود» و یا در همان مطلب به نقل از مهندس بازرگان گفته می‌شود که: «ایشان موضوع اعدام‌ها را از رادیو شنیده‌اند» .

جان این نوشتار، به بازگویی این حقیقت توجه دارد که کوچک‌نمایی یک رویداد مهم تاریخی مانند انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و انتساب آن به خواست فردی اشخاص و یا سناریوی از پیش تعیین شده‌ی آمریکایی‌ها، نسخه‌ی جدیدی از اندیشه‌ی فرسوده‌ی "دایی‌جان ناپلئون" است و بیش از آن که اصل مساله را زیر سوال ببرد، حکایت از کوچکی و حقارت بینش گوینده دارد. نکته‌ی دیگر آن که اگرچه به زعم بنده، بیان برخی اقدامات مثبت صورت گرفته در نظام گذشته، نه تنها اشکالی ندارد که می‌تواند از

آزادگی گوینده و احتراز وی از مطلق‌نگری و علاقه به رعایت انصاف، نشان داشته باشد و مسلماً این شیوه، نتایج مثبتی نیز برای جامعه‌ی ما در بر دارد، اما جنایت‌زدایی و تطهیر مطلق نظام سیاسی پیشین، نه تنها هیچ منفعتی برای مردم ایران ندارد که حتی برای خود جریان سلطنت‌طلب نیز، چنان‌چه بخواهد روزی به صحنه‌ی سیاسی ایران باز گردد، فایده‌ای ندارد .

متاسفانه مشی رسانه‌هایی نظیر صدای آمریکا و تلویزیون کانال یک، هرگز در راستای اطلاع‌رسانی سالم و منصفانه قرار نداشته است. مدیر تلویزیون کانال یک با تکه تکه نشان دادن فیلم آن جلسه‌ی کذایی و توضیحاتی که آقای دکتر یزدی پیرامون آن ایراد داشته‌اند و بر روی سایت‌های گوناگون اینترنتی قابل مشاهده می‌باشد، عملاً به سلاخی حقیقت و نتیجه‌گیری مبتنی بر سانسور اقدام می‌ورزند و با ادبیات و گویشی در خور نقالی‌های قهوه‌خانه‌ای، به تخریب و تحریف تاریخ انقلاب و تحقیر ملی ایرانیان می‌پردازند و این نکته قابل طرح است که چرا ایشان به جای صرف این همه انرژی برای توهین به دیگران و یا تبلیغ کتاب‌هایی که متاسفانه حتی خودشان هم یکبار آن‌ها را دقیق نخوانده‌اند، در یک اقدام ساده و بی‌دردسر، هرگز نسبت به پخش کامل این دو فیلم اقدام نمی‌کنند .

به عنوان فردی از نسل پرورش‌یافته‌ی پس از انقلاب، یادآور می‌شود که همان‌گونه که یکبار نسل انقلابی ۱۳۵۷ اشتباه کرد و تمامی استبداد را در تمامت مستبد خلاصه دید و به جای مبارزه و محو استبداد، تنها به حذف مستبد (شاه) بسنده کرد، لاقلاً امروز دیگر نباید این اشتباه را به نسل جوانی حقه کرد که در اثر سیاست‌های نادرست حاکمان جمهوری اسلامی، دچار یاس و سرخوردگی شده‌اند، امروز آن‌چه بیش از مقابله با تمامیت‌خواهان اهمیت و اولویت دارد، مبارزه با اندیشه‌ی تمامیت‌خواهی است و این کار جز با اطلاع‌رسانی و بررسی منصفانه‌ی تاریخ و احتراز از افتادن به دام کسانی که تنها با حکومت کنونی مساله دارند و نه با اصل استبداد و جهل، میسر نمی‌آید. افراد و یا رسانه‌هایی که با ساختن برنامه‌هایی نظیر " خاک ناسپاس "، تحقیر، سرزنش و دشنام‌گویی به ملتی را که از سر تظلم به نفی حاکمیتی مطلقه بر خواستند، بر افشای مستبد و مبارزه با استبداد، ترجیح می‌دهند و در مقابل، هیأتی قدیس‌گونه از دیکتاتور دیروز ترسیم می‌کنند، هرگز قابل اعتماد برای همراهی در مسیر پر فراز و نشیب دموکراسی محسوب نمی‌شوند.

خلاصه آن که انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و پیروزی آن خواست و نتیجه‌ی حضور عموم مردم ایران و از جمله آقای دکتر یزدی و آقای نوری‌زاده بوده است. منافع آن برای کل جامعه‌ی ایرانی و اشتباهات و انحرافات نیز معطوف به همین جامعه است. بخشی از حضور و نقش‌آفرینی هر فرد در این انقلاب درست و بخشی منجر به نتایج ناخواسته و ناگوار شده است. بدیهی است که مطلق‌بینی در هر وجه این قضیه، سودی ندارد اما این نگرش نیز بسیار غلط است که فردی، تمامی اشتباهات را به گردن دیگران بیاندازد و خود را مبرا سازد. اصولاً اتخاذ چنین موضعی، مدعی را بیش‌تر در مظان اتهام قرار می‌دهد .

در طی مدت اخیر که حملات رسانه‌های گوناگون مستقر در آمریکا علیه شخص دکتر یزدی فزونی یافته است، بارها به این موضوع اندیشیده‌ام که چرا دکتر یزدی؟ در پاسخ می‌توانم بگویم که احساس عداوتی که جریانات سلطنت‌طلب از ایشان به دل دارند، علاوه بر نقشی که ایشان در رهبری انقلاب و پیروزی کم‌هزینه‌ی آن ایفا کردند، به مواضع منحصر به فردی باز می‌گردد که ایشان همواره در مقابل سیاست‌های کاخ سفید و اندیشه و عمل جریانات غیراصلاح‌طلب و متمایل به براندازی طرح کرده‌اند،

واقع امر آن است که استدلالات و تاکید آقای دکتر یزدی بر این که دموکراسی، یک پدیده‌ی وارداتی نیست و بلکه یک فرآیند تدریجی آموزشی و فرهنگی است و به چالش کشیدن سیاست‌های دولت آمریکا و نشانه گرفتن قلب استبداد و دوری جستن و عدم اکتفا به عداوت‌های فردی، از جمله دلایلی هستند که دولت‌مردان آمریکایی و تمامی مخالفان اصلاحات که همان حرکت تدریجی و نفس‌بر، اما موثر در گذار موفق به سوی دموکراسی است را چه در داخل و چه در خارج به دشمنی صریح با ایشان هم‌قسم کرده و به سانسور نظریات و عمل‌کرد واقعی و حتی تخریب ایشان به بهای تحریف تاریخ و امی‌دارد. از این رو مخالفان دکتر یزدی، امروزه یا ناآگاهانی هستند که خوراک فکری خود را از رسانه‌های وابسته به سلطنت‌طلبان و مخالفان اصلاحات دریافت می‌کنند و یا حواریون آگاه کاخ سفید و یا مخالفان آشکار اصلاحات و دموکراسی در داخل و خارج از کشور هستند، جالب است که تمامی این سه طیف نیز در این راهبرد با هم مشترک‌اند که به دکتر یزدی نباید تریبون داد و همواره باید یک‌طرفه به او تاخت و البته این افراد غافل‌اند که تاریخ، خود والاترین داورهاست.

موج جدید حملات توسط صدای آمریکا و برخی دیگر از کانال‌ها هم‌زمان است با سخنرانی‌های متعدد و ابراز صریح مخالفت آقای دکتر یزدی با سیاست‌های دولت آمریکا علیه ایران و تصریح این نکته که اعمال سیاست‌های جنگ‌افروزانه و سلطه‌جویانه‌ی دولت آمریکا، همواره به ضرر فرآیند دموکراسی در ایران بوده است و این در حالی است که فرد مورد اشاره (آقای نوری‌زاده) به دفعات بسیار با ظرافت در برنامه‌های خود به توجیه منافع حضور نظامی آمریکا در منطقه اشاره داشته‌اند.

آیا به این نکته می‌توان بی‌اعتنا ماند که عمل‌کرد دولت آمریکا نه تنها در ایران که در سراسر جهان در طول شصت سال گذشته، هیچ‌گاه با دموکراسی، حاکمیت و منافع ملی هیچ ملتی هم‌سوئی نداشته است؟ سقوط دولت آئنده در شیلی، طراحی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مردمی دکتر مصدق، جنایات جنگ ویتنام، تجهیز حکومت صدام در جنگ هشت‌ساله با ایران، تضعیف دولت ملی عبدالناصر در مصر، تقویت دولت نژاد پرست اسرائیل و وتوی تمامی قطعنامه‌های صادره از سوی سازمان ملل متحد در خصوص جنایات این رژیم، بنیان‌گذاری القاعده در خاورمیانه به بهانه‌ی مقابله با حکومت سوسیالیستی شوروی و ده‌ها نمونه جنایات و اقدامات دیگر این نظام، آیا کفایت نمی‌کند که با رسانه‌ای که با بودجه‌ی چنین دولتی تامین می‌شود، روابط معقولانه‌تری برقرار ساخت؟

در پایان، امیدوارم که در بیان مقصود خود موفق بوده و توانسته باشم نه احساس کدورت و دشمنی کسی را نسبت به خود که ضرورت به بازاندیشی را برانگیخته باشم تا شاید که پس از این با پرهیز از پیش‌داوری‌ها در ایجاد فضایی برای زندگی دیگر، نقشی دیگر پدید آید.

Motmehr86@gmail.com